

## اطلاعات تازه‌ای از زبانهای رمزی (آرگو) در آسیای میانه «گروه قومی، قوال، در کولاب و آرگوی آن»<sup>۱</sup>

نوشته یوسیف میخائیلوویچ آرانسکی (۱۹۲۳-۱۹۷۷)

ترجمه محسن شجاعی

در سال‌های ۵۳-۱۹۵۲ نگارنده این سطور اطلاعاتی درباره‌ی گروه قومی کوچکی در شهر «کولاب» واقع در جمهوری تاجیکستان دریافت نمود مبنی بر آنکه افراد این گروه، در ارتباط میان خود، زبان یا گویش خاصی را به کار می‌برند که برای اهالی تاجیک زبان یا ازبک زبان منطقه نامفهوم است. اطلاعات به دست آمده از پرس و جوها حاکی از آن بود که این گروه در میان اهالی محلی به «قوال» (qavol)<sup>۲</sup> مشهورند و در محله‌ای (گذری) در شهر کولاب ساکن هستند که بر اساس نام ساکنان آن «گذر قوالها» (guzar-i

۱. این مقاله، برگرفته از منبع زیر است:

I.M. Oranskiy (1961), «Novie svedeniya o sekretnikh yazikakh (argo) Sredney Azii. Étnografičeskaya gruppa 'Kavol' v Kulyabe i ee argo», *Kratkie soobshčeniya instituta narodov Azii, XI. Yazikoznanie*. Moskva: Izd-vo Vostočnoy Literaturi, str.62 – 71.

۲. آوانگاری واژه «قوال» به صورت qavol نشاندهنده تلفظ این واژه در لهجه تاجیکی است. - م.

(qavolo نام گرفته است.

در همان زمان فرصتی دست داد تا بتوان چند واژه از این گویش را ثبت نمود. واژه‌ها از «گریز آچلوف» که در آموزشکده اقتصاد و دارایی «استالین آباد»<sup>۱</sup> تحصیل می‌کرد، پرسیده و ثبت شد. او متولد محله قوالها بود؛ اما تعلق خود را به گروه مذکور انکار می‌کرد.

خصوصیت واژه‌های ثبت شده این تصور را به وجود می‌آورد که ما با یک آرگوی محلی سروکار داریم. مقایسه برخی واژه‌هایی که آچلوف ذکر کرده بود (danap = زن، dabxoš = دختر، kalbak = سگ، lomaki = گوشت، talxaki = چای) با مجموعه واژه‌های آرگو که و. ایوانوف<sup>۲</sup>، آ. آ. روماسکویچ<sup>۳</sup> و آل. ترویتسکایا<sup>۴</sup> منتشر کرده بودند، چنین پیش فرضی را تأیید می‌کرد. در ماههای ژانویه و فوریه سال ۱۹۵۷ نگارنده فرصتی یافت تا به کولاب برود و از ساکنان محله قوالها اطلاعاتی را گردآوری کند که انتشار بخشی از آن موضوع این مقاله را تشکیل می‌دهد.

#### ۱. چند کلمه درباره محله قوالها و ساکنان آن:

در منابعی که من از آنها آگاهم، دوبار به گروه قوال اشاره شده است؛ هر دوی این

۱. منظور شهر «دوشنبه» پایتخت جمهوری تاجیکستان است که از ۱۹۲۹ تا ۱۹۶۱ «استالین آباد» نامیده می‌شد. - م.

2. W.Ivanow (1914), "On the Language of the Gypsies of Quinat (in Eastern Persia)", - *Journal of the Asiatic Society of Bengal (New Series)*, Vol. 10, No. 11, PP. 439-454; "Further Notes on the Gypsies in Persia", - *Ibid.* Vol. 16, (1920) PP. 281-291; "An old Gypsy - darwish jargon", - *Ibid.* Vol. 18, No. 7, (1922), PP. 375 - 383; "Jargon of persian mendicant darwishes", - *Ibid.* Vol. 23, No. 1, (1927), PP. 243 - 245.

3. A.A. Romaskevič (1945), "K voprosu o žargonakh iranskikh der vishey", - sb. *Iranskie yaziki, 1, M. - L., str. 141-144.*

4. A.L. Troitskaya (1948), "Abdoltili - argo tsekha artistov i muzikantov Sredney Azii", - *Sovetskoe vosotokovedenie, 5, str. 251-274.*



اشارات بی‌کم و کاست در زیر می‌آیند. آ.ک. پیسارچیک و ب.خ. کارمیشیوا نوشته‌اند: «پیش از انقلاب [۱۹۱۷] هنوز تعدادی افغان، کولی (جوگی) و کولیهای افغان یا قوال، در استان کسولاب زندگی می‌کردند<sup>۱</sup>». اطلاعات مشروحتری از این گروه را آ.پ. کالپاکوف به دست می‌دهد: «محلّه قوالها در شمال شرقی محلّه «دروازه تپه‌لای» قرار داشت. نام قوالها از کلمه «قوال»، به معنی «کولی افغان» گرفته شده است. در زمانهای بسیار دور کولیها از افغانستان به اینجا کوچ کرده و محلّه جداگانه‌ای را بنا نموده‌اند. در اینجا نزدیک به ۴۰۰ تن از آنان زندگی می‌کردند. کولیها به خرید و فروش رنگ و ابریشم و نیز به پیشه‌وری (زرگری و آهنگری) اشتغال داشتند. آنها به غیر از کولاب در سمرقند و بخارا<sup>۲</sup> و افغانستان نیز به فعالیتهای تجاری مشغول بودند. از سمرقند و بخارا ابریشم و از افغانستان رنگهای مختلف به کولاب می‌آوردند. به زبان تاجیکی حرف می‌زدند، اما زبان کولی خاص خودشان در دوره حکومت امیری<sup>۳</sup> میان آنان رایج بوده است. کولیهای محلّه قوالها، روسها را «مروان» می‌نامیدند. در این محلّه تپه‌ای به نام «تپه خواجه ولی» وجود داشت. خواجه ولی که تبار کولی داشته، زمانی در کولاب توقسابه<sup>۴</sup> بوده است. روایتی در افواه است که خواجه ولی با یافتن گنجینه‌ای از جواهرات در زیر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

1. A.K. Pisarčik i B. KH. Karmisheva (1953), "Opit sploshnogo étnografičeskogo obsledovaniya Kulyabskoy oblasti", - *Izvestiya AN Tadž SSR, otdelenie obshčestvennikh nauk*, vip. 3, str. 88.

۲. هر دو شهر اکنون در جمهوری ازبکستان واقع‌اند. (مترجم تنها آن دسته از اعلام جغرافیایی را توضیح داده است که خارج از جمهوری تاجیکستان قرار دارند. یادداشت ۲ در ص. ۱۴۰ به دلیل آنکه در فهرست واژه‌ها آمده، از این قاعده مستثنی است). - م.

۳. دوره حکمرانی سه خان‌نشین ماوراءالنهر در خوقند، بخارا و خیره تا پیش از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه - م.

۴. «یکی از منصبهای سپاهیان بخارا در عصرهای آخر [سده‌های اخیر]». م.ش. شاکروف (و دیگران) (۱۹۶۹)، فرهنگ زبان تاجیکی (از عصر دهم تا ابتدای عصر بیستم). مسکو: نشریات ساوتسکایا

انتسیکلوپدیا، ۱۹۶۹. و نیز ← آرمینیوس و امیری، (۱۳۷۰)، سیاحت درویشی دروغین در خانان آسیای میانه، ترجمه فتحعلی خواجه نوریان، تهران: علمی و فرهنگی، ص ۴۶۶.

صاحب طوق < طوق صاحبی > طوق سابای. - م.



تپه واقع در محله قوالها ثروتمند شد»<sup>۱</sup>.

اثر ذکر شده از آ.ک. پیسارچیک و ب.خ. کارمیشیوا بر اساس اطلاعات سفرهای اکتشافی سالهای ۴۹ - ۱۹۴۸ نوشته شده است. اطلاعات آ.پ. کالپاکوف در سالهای ۲۹ - ۱۹۲۸ گردآوری شده، اما مربوط به دوره پیش از انقلاب است.

در سال ۱۹۵۷، در محدوده محله قوالها (اکنون خیابان اول ماه مه و کوچه‌های مجاور آن)، عمدتاً تاجیکها ساکن بودند. تا این زمان کلاً ۴۲ خانوار از افراد گروه «قوال» در اینجا باقی بودند که با نسبتهای کم و بیش دوری با یکدیگر رابطه خویشاوندی داشتند. با این حال، هم تاجیکها و هم افراد گروه قوال همگی بر آنند که تا آغاز سالهای ۳۰ سده حاضر در اینجا فقط گروه اخیر زندگی می‌کرده است. ضمناً به گفته آنان، در این محله تا پیش از انقلاب و آغاز جنگ داخلی در تاجیکستان، نزدیک به ۴۰۰ تا ۵۰۰ خانوار از این گروه ساکن بوده‌اند (این عدد بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد).

اطلاعات اصلی درباره گذشته محله قوالها در پیش از انقلاب، از قوالی به نام «چله آمنوف» به دست آمد؛ وی اهل و ساکن این محله بوده و در میان همسایگان به باباچله معروف است.<sup>۲</sup> به گفته او<sup>۳</sup>، پدر بزرگ وی به همراه گروه بزرگی از همطایفه‌هایش از

رساله جامع علوم انسانی

1. A.P. Kolpakov (1954), "Nekotore svedeniya o kvartalakh dorevolnyu tsionnogo g. Kulyaba", - *Izvestiya AN Tadž.SSR, otdelenie obščestve - nnikh nauk, vip.5, str. 75.*

۲. در سال ۱۹۵۷ باباچله حدود ۶۰ سال داشت. او حکایتگر معقولی است. از حافظه خوبی برخوردار است و کولاب پیش از انقلاب و نیز دوره انقلاب و جنگ داخلی را بخوبی به یاد می‌آورد. روسی را کمی می‌فهمد. بی‌سواد است. زنی تاجیک از روستای دوشنبه بخش «مؤمن آباد» (استان سابق کولاب) را به همسری گرفته؛ مادر این زن نیز اهل بخش «مؤمن آباد» بوده است. اما پدرش *gurbandi* یعنی اهل دره رود «غوربند» در شمال کابل در افغانستان بوده است. زبان رایج در خانه تاجیکی است، البته با برخی ویژگیهای گویشی. اما باباچله زبان خود و نیز زبان پدرزن خود را فارسی (*pors*) می‌نامد: «*xusur-am*» «*man qati ba lafz-i pors gap mezad*» «پدرزنم با من به لفظ فارسی حرف می‌زد».

۳. اطلاعات به دست آمده از باباچله را تا اندازه‌ای دیگر ساکنان محله نیز تأیید می‌کنند.



جلال آباد<sup>۱</sup> (افغانستان) به اینجا آمدند. همانها این محله را، که قبلاً afyon guzar نامیده می‌شد، بنا کردند. پدر بابا چله نیز متولد کولاب بوده، اما به افغانستان نیز سفر می‌کرده و در کنار فارسی (pors) زبان افغانی (پشتو) هم می‌دانسته است.<sup>۲</sup>

افراد گروه قوال (احتمالاً به استثنای ثروتمندترین آنان)، خانه نمی‌ساختند و به جای آن در کپر (kap(p)a) زندگی می‌کردند؛ عمدتاً به پیشه‌وری و خرده فروشی اشتغال داشتند. در میان آنان مسگر (misgar)، زرگر (zargar) و فروشنده دوره گرد اجناس خرازی و عطریات (attor) هم بوده است. ظاهراً آنها به باغداری و جالیزکاری بسیار کم می‌پرداختند<sup>۳</sup> و برنج هم نمی‌کاشتند. افراد گروه قوال سابقاً با افغانها (پشتونها) وصلت می‌کردند؛ دختران تاجیک و ازبک را هم به همسری می‌گرفتند، اما دختران خود را به تاجیکها و ازبکها نمی‌دادند («دخترها برای خودمان هم کم‌اند»<sup>۴</sup>). قوالهای متدین از نظر اعتقادات مذهبی مسلمان سنی‌اند (çoryori، یعنی معتقد به هر چهار خلیفه «راشد»).

در حال حاضر افراد گروه قوال در کولاب در خانه‌های گلی (خشت و گلی) که از همان نوع خانه‌های ساکنان محلی تاجیک و ازبک است، زندگی می‌کنند. کما بیش دیده می‌شود که آنها نه در پوشاک و نه در ساختار معیشتی تفاوتی با اهالی منطقه ندارند. همان‌گونه که در خانواده‌های تاجیک رایج است، زن و شوهر به جای آنکه یکدیگر را با اسم خودشان صدا بزنند، با اسم نخستین فرزند صدا می‌زنند (مثلاً در خانواده باباچله: adiyi šerali = مادر شیرعلی، aboyi šerali = پدر شیرعلی، شیر علی نام پسر بزرگ

۱. مرکز استان «تنگرهار» در ۱۷۷ کیلومتری جنوب شرقی کابل. - م.

۲. در اثبات این مسئله باباچله به خواهش من چند عبارت افغانی (پشتو) را که پدرش به کار می‌برد، به زبان آورد: (!dôlta ra-so) یا اینجا، = ra-ka! = بده، !axla = w - بگیر! و غیره). باباچله خود نیز چند کلمه‌ای افغانی (پشتو) می‌داند و حتی آنها را هنگام نقل حکایتها به کار می‌برد.

۳. تاجیکهای ساکن محله ادعا می‌کنند که تا پیش از اقامتشان در اینجا هیچ باغ و جالیزی وجود نداشته است.

۴. در این اواخر مرزهای پیشین بتدریج از میان رفته است و اکنون دیگر ازدواج مردان تاجیک با دختران گروه «قوال» دیده می‌شود.

خانواده است). تولد فرزند پسر با شلیک گلوله اعلام می‌شود<sup>۱</sup>.

مسئله تبار و گذشته تاریخی گروه مورد نظر ما بسیار پیچیده است. از منابعی که بیشتر نقل شد، چنین بر می‌آید که نویسندگان آنها گروه قوال را از کولیا به شمار می‌آورند. ساکنان محلی نیز این گروه را از کولیا (لولی، جوگی) می‌دانند و برای نظر خود چنین دلیل می‌آورند که افراد گروه قوال تیره پوست‌اند (siyuru) و به خرده‌فروشی (attorf) اشتغال دارند. با این حال، باید گفت که نشانه‌های ذکر شده برای منسوب کردن این یا آن گروه به کولیا نمی‌تواند کافی باشد<sup>۲</sup>. خود افراد گروه قوال نیز بشدت تعلقشان را به کولیا انکار می‌کنند. پرداختن به فالگیری نیز سخت انکار می‌شود (polbini hič vaqt (nabud az moho).

نام قوال (qavol) را تاجیکهای محلی به این گروه (و بعدها به این محله) داده‌اند و خارج از حدود کولاب آن را هیچ‌جا برای این گروه به کار نمی‌برند. ریشه و معنای این اصطلاح کاملاً روشن نیست. شاید به واژه عربی-فارسی <قوال><sup>۳</sup> (qavvāl) به معنای

۱. درباره این رسم در میان افغانها - کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

1. درباره این رسم در میان افغانها - کاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
Narodi Peredney Azii(1954), Izd - vo AN SSSR, M., str. 71.

۲. برخی گروههای قومی کوچک دیگر نیز که در گذشته نزدیک در آسیای میانه وجود داشتند و معمولاً به دوره فروشی، پیشه وری (نجاری و زرگری)، دوره گردی و دست آموز کردن حیوانات و فال‌بینی و جز آن می‌پرداختند، با رنگ پوست تیره مشخص می‌شدند. همه این گروههای سکنی‌گزیده، نیمه چادرنشین و یا دوره‌گرد در منابع روسی مربوط به منطقه سابق ترکستان، زیر نام کلی «کولی» یا «کولیا» آسیای میانه آمده‌اند.

در این میان، تقسیم‌بندیهایی نیز میان این گروهها ذکر شده است که در بخشهای گوناگون آسیای میانه و نزد گروههای مختلف اهالی، نامهای متفاوتی دارند: «لولی»، «جوگی»، «مزنگ»، «مولتانی»، «قره لولی» (و یا «لولی آوغان»، «لولی هندوستانی»، «لولی میمون»، «جت» و آن طور که خود می‌گویند: «هندوستانی» یا «بلوچ» و غیره).

مسئله تبار همه این گروهها، رابطه آنها با یکدیگر و زبان یا زبانهای آنها را نمی‌توان در حال حاضر به طور قطع حل شده به شمار آورد. شاید به همین دلیل صحیحتر آن بود که تا حل مسائل پیش گفته، از منسوب کردن همه این گروهها به «کولیا» خودداری می‌شد.

۳. واژه‌ها و عباراتی که درون نشانه < > آمده‌اند، در متن اصلی نیز به خط فارسی نوشته شده‌اند. - م.



«حکایتگر»، «بدیهه‌گو»، «نوازنده»، «آوازخوان» و یا «قلاب» (qallāb)<sup>۱</sup> به معنای «حیل‌گر» و «فریبکار» باز گردد. مرتبط نمودن این اصطلاح یا صفت نسبی «کابلی» (Kābulī)<sup>۲</sup> به معنای «اهل کابل، اهل افغانستان» اغواکننده است. ظاهراً اصطلاح «Kāūlī» را نیز ایوانوف ثبت کرده است. البته او احتمالاً ترجیح می‌دهد که این اصطلاح را نه با کابل، بلکه با واژه کولی Kāūlā یا Kālā، به معنای تیره یا سیاه مرتبط بداند.<sup>۳</sup> به نظر وی، اصطلاح «Kāūlī» در شرق [شرق ایران؟ - آرانسکی] مشخص‌کننده افغانها و در غرب مشخص‌کننده هندیهای مسلمان است. در فرهنگ فارسی به روسی ب.و. میلر، کلمه «کاولی» (Kavolī) به معنای کولی آمده است.<sup>۴</sup>

خود افراد گروه مورد بحث خود را «افغان» می‌نامند (qom-ion mo afyon) = قوم ما- افغان) و زبانشان را نیز فارسی (pors) می‌دانند. با وجود این، باید گفت که

۱. جابجایی هجاها پدیده‌ای عادی در انواع گوناگون آرگو و زبانهای رمزی است. همچنین درباره سایشی شدگی همخوان واکدار دولبی (b>v>w) در لهجه‌های جنوبی تاجیکی

A.N. Boldirev (1948), «Badakhshanskiy fol'klor», - *Sovetskoe vostokovedenie*, 5, str. 282;

A.Z. Rozenfel'd (1956), «Darvazskie govori tadžikskogo yazika», - *Trudi Instituta yazykozaniya AN SSSR*, t.6, M., str. 203;

Yu.I.Bogorod, «Rogskie govori tadžikskogo yazika», - *tam že*, str. 135;

R.L. Nemenova (1956), *Kutyabskie govori tadžikskogo yazika (severnaya gruppa)*, Stalinabad, str. 18.

۲. تبدیل k ll q در ابتدای واژه، در برخی لهجه‌های تاجیکی، از جمله در لهجه‌های جنوبی دیده می‌شود. برای نمونه، مقایسه کنید با تبدیلی که در حرف اضافه پسین qati ll kati و در واژه ll qinryola kinyola (دختر، دختر دم‌بخت، نامزد) مشهود است.

V.S.Rastorgueva (1952), *Očerki po tadžikskoy dialektologii*, vip.

1. «Varzobskiy govor tadzikskogo yazika», M., str. 35;

2. I.M. Oranskiy (1957), «Ėtnologičeskie zametki», - *Izvestiya AN Tadž. SSR, otdelenie obščestvennikh nauk*, vip, 12, str. 83-- 84.

3. W.Ivanow, *On the Language of the Gypsies of Qainat*, P.442.

م.ک: واژه هندوستانی kālā = سیاه، Kahu = سیاه در گویش هندی گروه «افغان» در آسیای *Soretskoe vostokovedenie* (1954), No. q, str.145. میانه،

4. B.V. Miller (1950), *Persidsko - russkiy slovar'*, str.657.

خودشناسی قومی در میان افراد گروه نمود ضعیفی دارد. ظاهراً روند طبیعی در آمیختگی این گروه کوچک با اهالی تاجیک که خویشاوندان زبانی آنها هستند، به آرامی جریان دارد. در هر حال، قشر جوان دیگر خود را تاجیک به شمار می‌آورد و حتی تعلق خود را به این گروه گویا مایه شرمساری می‌داند.

به نظر می‌رسد که سخنان باباچله درباره تعلق این گروه به «شیخ مامدی» (nasab-i mo šex momadi = نسب ماشیخ مامدی) و درباره آنکه اعضای این گروه از «فقیران» بوده‌اند (faqir mardum, mardum-i faqir)، کلیدی برای حل مسئله پیچیده تبار گروه قوال باشد. به گفته او، در افغانستان این گروه را دقیقاً همین گونه (mardum-i faqir, mardum-i šex momadi) می‌نامند و همطایفه‌هایشان که اکنون در دره حصار زندگی می‌کنند نیز خود را چنین می‌نامند.<sup>۱</sup> در افغانستان، همطایفه‌های این گروه در جلال‌آباد، خان‌آباد (حدود ۵۰۰ خانوار)، قندوز، طالقان<sup>۲</sup> و کابل، مناطقی که در آنجا عمدتاً به داد و ستد می‌پرداختند، ساکن هستند و اکنون نیز ممکن است در همانجا ساکن باشند. بزرگ این گروه در خان‌آباد، حکیم‌بای نامی بوده است که خویشاوند خواجه‌ولی، بزرگ گروه کولاب بوده است. (مقایسه کنید با اشاره‌ای که، در مقاله پیشتر ذکر شده آپ. کالپاکوف، به خواجه ولی شده است). باباچله ادعا می‌کرد که اعضای گروه «نه پایبند حکومت بوده‌اند و نه پایبند مردم، بلکه تنها به خداوند پایبندی داشته‌اند». و نیز می‌گفت که مظهر اعتقاد آنها جملات زیر است:

sar-am az xok-i roh-ast

سرم از خاک راه است

۱. احتمالاً منظور، همان «کولیه‌های افغان» («afyonho-yi marjonpuruš») است که درباره‌شان در مقاله من با نام «گروه قومی هندی زبان افغان، در آسیای میانه»:

(Sovetskaya étnografiya (1956), No.2, str. 121 - 122 i prim.24)

سخن رفته است. این مسئله نیاز به بررسی مجدد دارد.

۲. خان‌آباد، قندوز و طالقان در شمال شرقی افغانستان واقع‌اند. «قندوز» مرکز استانی به همین نام و «طالقان» مرکز استان «تخار» است. -م.





har čor sarvar

هر چار سرور

abubakr, Omar, usmon – u haydar.

ابوبکر، عمر، عثمان و حیدر!

(باباچله بروشنی از تفاوت مذهبشان با شیعه «šiya» آگاه است).

آیا ما در اینجا با بازماندگانی از یک فرقه درویشان خانه به دوش روبرو نیستیم؟ از وجود فرقه‌های مشابه در ایران و دیگر کشورهای شرق مسلمان آگاهیم؛ این آگاهی بر اساس منابع نسبتاً گسترده‌ای است که بخشی از آن در مقاله پیشتر ذکر شده آل. ترویتسکایا، درباره آرگوی جماعت بازیگران و نوازندگان آسیای میانه، آمده است.

## ۲. اطلاعات مربوط به زبان رمزی (آرگو) گروه قوال

همان‌گونه که پیشتر گفته شد، اعضای گروه قوال به یکی از لهجه‌های تاجیکی (یا شاید، دقیقتر بگوییم، تاجیکی - فارسی) حرف می‌زنند. از مقایسه ویژگیهای آوایی این لهجه با زبان ادبی تاجیکی، نتایج زیر را می‌توان به دست آورد:

۱- نبودن واکه ü (در خط کنونی تاجیکی: «y» «vāv-i majhūl» و او مجهول تاریخی): mu = مو، guš = گوش، gušt = گوشت و غیره. (تاجیکی ادبی: guš, mü(y), (gušt).

۲- سایشی شدگی همخوان دولبی b (b > w): ow = آب، aftow = آفتاب، tawar = تبر. (تاجیکی ادبی: tabar, aftob, ob). همچنین مقایسه کنید تبدیل v II b را در کلمه tabena II tavena = جوالدوز. (تاجیکی ادبی: tevana).

۱. در ۲۲ نوامبر ۱۹۶۰، ک.ک. فردیناند، مردم شناس دانمارکی، که در سفر علمی داتمارکیها به افغانستان شرکت داشته است، در شعبه لنینگراد انستیتوی مردم شناسی وابسته به فرهنگستان علوم اتحاد شوروی، سخنرانی‌ای با عنوان «درباره کوچ‌نشینی در افغانستان» ایراد کرد. وی ضمن پاسخ به یکی از پرسشها لطفی نمود و اعلام کرد که چندین آبادی «شیخ مامدی» را در ناحیه لغمان [استانی در شمال شرق کابل - م.۰] و نیز بین کابل و پغمان [شهری در ۱۵ کیلومتری شمال غرب کابل - م.۰] دیده است.



۳- تبدیل f II p II m :f II p II m = fahmidan II pahmidan = فهمیدن، fikr II pikt = فکر، furuxtan II puruxtan = فروختن، folbin II polbin = فال بین، gap II gaf = گپ، حرف، afsona II amsona = افسانه.

۴- جابجایی همخوانها: namezgara (تاجیکی ادبی: nameguzarad) = نمی‌گذرد، غیره.

۵- تبدیل «ع» تاریخی به همخوان سایشی h (دست‌کم در برخی واژه‌ها): lahl (تاجیکی ادبی: لعل) = یاقوت.

۶- ناپایداری h آغازی و n پایانی: ami = این، همین (<hamin) و آن (<on)، amu = آن، همان (<hamon)، anguštari = انگشتر (<anguštarin).

۷- تبدیل o > u و a > u پیش از خیشومیها: نمونه تبدیل o > u در بالا ذکر شد. تبدیل a > u بوضوح در شناسه فعلی اول شخص مفرد (تاجیکی ادبی: am -) دیده می‌شود: raftum = رفتم، budum = بودم، guftum = گفتم، xaridum = خریدم، besavod hastum بی سواد هستم<sup>۱</sup>، و غیره. بسیاری از این ویژگیها که در برخی ترکیبها وجود دارند، کما بیش از خصوصیات دیگر لهجه‌های جنوب تاجیکستان نیز می‌باشند و بخوبی در منابع لهجه‌شناسی شناخته شده‌اند.

ویژگی خاص لهجه تاجیکی گروه قوال تبدیل z > d است در فعل guzaštan, guzar = گذشتن: gudaštum = گذشتم، sargudašt = سرگذشت، حکایت، و غیره<sup>۲</sup> و در واژه

۱. مقایسه کنید با شناسه um - در لهجه کابلی. برای مثال

G.Morgenstierne, "Persian texts form Afghanistan", - *Acta Orientalia*, Vol. 6, Part 4. P.309 sq. (بخصوص منتهای ۲ و ۵)

۲. تلفظ این فعل به صورتی که در بالا آمد (gudaštan) در لهجه کابلی و در لهجه گروه هندی زبان «افغان» نیز ثبت شده است. در لهجه کابلی

A. Farhâdi (1955), *Le Persan Parlé en Afghanistan. Grammaire du Kâbuli*, Paris, P.24;

G. Morgenstierne, "Persian texts ...", P.314, 1.7; P.315, 1. 6.

و در لهجه گروه هندی زبان «افغان»



ijodat = اجازه (تاجیکی ادبی: ijozat).

از ویژگیهای صرفی، باید وجود حرف نشانه ra - را در نقش نشان دهنده مفعول مستقیم:

taksari - ra wardor = بالشت را بردار، ami čizo - ra bor kardum = این چیزها را بار کردم) و در نقش مخاطب عمل: u xitu ra bā - sakon = به آن شخص (بده) و نیز وجود شناسه سوم شخص جمع -en: (onho az afryoniston hasten) = آنها اهل افغانستان هستند) را ذکر کنیم. در وجه امری، پیشوند bā - به فراوانی استفاده می‌شود (bā - gi = بگیر<sup>۱</sup>). پسوند جمع به علت ناپایداری h، که بیشتر ذکر شد، به صورت o - تلفظ می‌شود (o - ciz = چیزها، و مانند آن). کاربرد پسوند سببی on - برای ساختن فعل جالب توجه است (-واژه‌های -kimon و sakon در فهرست واژه‌ها).

نظام شمارش، همان نظام عمومی تاجیکی است به اضافه عناصر بیستگانی:

۱۹ = yak kam bist، ۱۸ = du kam bist، ۶ = sebist، ۱۰۰ = panj bist، و غیره.

اعضای گروه قوال (البته مسن‌ترها و میانسالها) در ارتباط میان خود در کنار زبان تاجیکی، آرگو یا زبان رمزی خاص خود را که بر پایه همان زبان تاجیکی ساخته شده نیز به کار می‌برند. این حقیقت که این آرگو برای کودکان هم (هر چند احتمالاً نه به طور کامل) مفهوم است، گواه آن است که آرگوی مذکور در روابط درون خانه نیز دارای نقش است. زنان تاجیکی که به همسری افراد گروه قوال در می‌آیند هم تا حدی آن را

1. *Sovetskaya étnografiya* (1959), No. 2, str. 22. prim.28.

۱. دلیل آنکه آرانسکی کاربرد «فراوان» پیشوند bā - را در وجه امری از موارد ذکر کردنی دانسته، کاربرد محدود آن در لهجه تاجیکی است. در این مورد

V.S.Rastorgueva, "Kratkiy očerk grammatiki tadžikskogo yazika".

مندرج در: لغت تاجیکی - روسی / *Tadžiksko - russkij slovar'*، در زیر تحریر م.و. رحیمی و ل. و. اوسپنسکایا، ماسکوا: نشریات دولتی لغت‌های خارجی و ملی، ۱۹۵۴، ص ۵۵۱ و جدول ۲ ص ۵۵۲. در آنجا راستارگویا کاربرد پیشوند bā - را در وجه امری مختص شعر و زبان تاجیکی کلاسیک می‌داند. -

فرامی‌گیرند.<sup>۱</sup>

همچون دیگر موارد مشابه، «حوزه اصلی آرگو .... محدود به واژگان است. این واژگان با استفاده از ساختارهای آوایی و دستوری زبان مادری گوینده آرگو، به این زبان تحمیل می‌شود»<sup>۲</sup>. در این مورد، چنین تکیه گاهی لهجه تاجیکی (تاجیکی - فارسی) گروه قوال است.<sup>۳</sup>

اطلاعات مربوط به زبان رمزی گروه قوال، که در این مقاله ارائه شده، به دو بخش تقسیم می‌شود:

الف - جملات محاوره‌ای و ب - فهرست واژه‌ها.

#### الف - جملات محاوره‌ای

اطلاعاتی که فعلاً درباره آرگوهای گوناگون تاجیکی الأصل یا فارسی الأصل در منابع وجود دارد، محدود به فهرست مختصری از واژه‌ها است که توسط و. ایوانوف و آل. ترویتسکایا جمع‌آوری شده‌اند. تنها پرفسور آ.آ. روماسکویچ موفق شد در ۱۹۱۴ در اصفهان، از درویشی که نام و فرقه او بر دانشمند فقید پوشیده ماند، شش جمله کوتاه که آنها را «جدید و ارزشمند»<sup>۴</sup> می‌خواند ثبت کند. از آنجا که قصد ندارم

۱. به گفته باباجله، مسراو که - «زن خوبی است» - این آرگو را به خاطر احترام به او یاد گرفته است. اما تا آنجا که به جوانان مربوط می‌شود، آشنایی با این آرگو را انکار می‌کنند و از حرف زدن به آن خجالت می‌کشند.

2. A.A. Romaskevič, "K voprosu o žargone iranskikh dervishey", str. 141.

۳. در اینجا لازم است گزارش پیشتر نقل شده آ.پ. کالپاکوف درباره آنکه در دوره امیری زبان کولی میان گروه «قوال» رایج بوده است، تصحیح شود. در منابع علمی از زبان کولی، مفهوم یکی از زبانهای هندی جدید برداشت می‌شود. هر اندازه هم که لهجه‌های متعدد زبان کولی با هم متفاوت باشند، در تعلق آنها به گروه (خانواده) زبانهای هندی (هندي آریایی) هیچ شکگی نیست. در این مورد، تنها می‌توان گفت که بخشی از واژگان آرگو، که گروه «قوال» به کار می‌برد، از زبان کولی وام گرفته شده است. درباره قدمت تأثیر زبان کولی بر ژارگون درویشهای ایرانی ←

A.A. Romaskevič, "K voprosu o žargone iranskikh dervishey", str. 142.



در اینجا همه مثالهای گفتار محاوره‌ای و روایی را که در زمان اقامت در محله قوالها گرد آوردم، نشان دهم، در زیر تنها آن جملاتی را می‌آورم که در تعبیر و تفسیرشان شکی وجود ندارد.

جملات ۴، ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۵ و ۱۸ تصویری از صرف زمان گذشته فعل sak:

- sakit = آمدن را به دست می‌دهند.

1) in danapi xud-am-as. این زن خودم است.

2) amu xitu sārkuč-as. آن مرد کور است.

3) čamlay ništa ay duki-yi hamsoya dodi bā-sakon baroyi xitu.

- نان نیست. از خانه همسایه نان بیاور برای این شخص.

4) tu dar duke-yi mo sakidi, nun šo, talxaki-ra bā-čam, čamlay bā-čam, oš bā-čam, taksari-ra wardor.

- تو به خانه ما آمدی، بنشین، چای را بخور، نان بخور، آتش بخور، بالشت را بردار!

5) e, bakra, otaš ku, ube talxaki-ra mon, bā-sakon da(r) piyola purte ku u xitu-ra bā-sakon.

- آهای! پسر! آتش [روشن] کن، آب چای را بگذار، بیاور، در پیاله بریز، بده به آن شخص!

6) adi, bā-sak. - مادر، بیا!

7) e, danap, bā-sak, ami čizo-ra شوربا بیز! این چیزها را بگیر، شوربا بیز! bā-gi, šurvo bā-ku.

8) u xitu larg-i(e) kalon dorad, فرار کن! آن شخص چوبدستی بزرگی دارد، فرار کن! bā-kim.

9) xitu-yi nodak sakit ama-ra xit ku. - آدم بد (خطرناک) آمد، آن را پنهان کن!

10) rušot ku. - بیرون بیاور (شئی پنهان را).



11) nim-i išpe šut, ginou sakit, xabardor boš ki duke-y(i) mo-ro med nakunad.

- نیمه شب شد، دزد آمد، خبردار باش که خانه ما را خالی نکند.

12) surxaki-ra beč kunim. رنگ را می‌فروشیم (بفروشیم؟).

13) duke-y(i) xitu sakidem. خانه کسی رفتم. [رفتیم؟ مترجم].

14) marvon duke-y(i) mo. آدم غریبه (<بد، خطرناک) [روس مترجم]. به خانه ما آمد.

mo

sakit.

15) xeš-u taboro duke-y(i) mo sakiden.

- خویش و تبارها به خانه ما آمدند.

16) dina ba bozor raftum, sad turang doštum, yak katar-aš-a čarpiki xaridum, yak katar-aš-a kurkuki xaridum, yak katar-a lomaki xaridum, yak katar-a birinj xaridum, yak katar-a zardak xaridum, yak katar-a piyoz xaridum, yak katar-a namak xaridum. yak turang da peš-i man na-mond. ami čizo-ra da kərətək bor kardum, duka bə-kimon.

- دیروز به بازار رفتم، صد تو رنگ [روبل] داشتم. یک قدرش را روغن خریدم، یک قدرش را مرغ خریدم، یک قدر گوشت خریدم، یک قدر برنج خریدم، یک قدر هویج خریدم، یک قدر پیاز خریدم، یک قدر نمک خریدم. یک تورنگ در پیش من نماند. این چیزها را بر خر بار کردم، [به پسرم گفتم:] خانه بیا!

17) bakara-yi hamsoya-i mo méčit. پسر همسایه ما مُرد.

18) (h) amu danap sakit. همان زن آمد.

19) (h) amu xitu méčit. همان شخص مُرد.

20) bakra-yi mo ba armiya raft. پسر ما به ارتش رفت.



- 21) dalxoĵ-i xud-a ba rašuk dodem. - دختر خود را به شوهر دادیم.
- 22) baroyi bakra-yi xud danap giriftem. - برای پسر خود زن گرفتیم.
- 23) i xitu tu(k) kat. - این شخص تُف کرد.
- 24) xitu sakit duka-ra pokiza kun. - آن شخص آمد. خانه را پاکیزه کن.
- 25) xitu šoša kat. - آن شخص شاش کرد.
- 26) xitu erĵot kat. - آن شخص رید.
- 27) bakra-yi mo dalxoĵ-i xorkaš-a kurgə kat, ammo dalxoĵ nabud. - پسر ما دختر خارکش را تصاحب کرد. اما [او] دختر نبود.
- 28) los-i man awla kardaas(t). - دست من آبله کرده است (تاول زده است؟).

### ب - فهرست واژه‌ها

در این فهرست، آن دسته از واژه‌های آرگو یا واژه‌هایی که فقط مختص گروه قوال بوده است و از جملات محاوره‌ای استخراج و جداگانه ثبت شده بودند، گنجانده شده است. همچنین واژه‌های تاجیکی غیر معیار، منسوخ، عامیانه، و غیره که با معادلهایشان در زبان ادبی معاصر تاجیکی، از نظر صورت یا معنا متفاوتند آورده شده است. روشن است که واژه‌های گروه اخیر، با در نظر گرفتن کارکردشان (احتمالاً با استثناهایی)، «رمزی» نیستند و صرفاً از آن‌رو در اینجا می‌آیند که بتوان تصویر مشخصی از واژگان گروه قوال را، در مقایسه با واژگان زبان ادبی تاجیکی و دیگر گویشهای تاجیکی (عمدتاً گویشهای جنوبی)، به دست داد. چنانچه برخی از شکلهای گویشی در گویشهای کولاب ثبت شده باشند، از منابعی که برای مقایسه با دیگر گویشهای تاجیکی موجودند استفاده نشده است. افعال در شکل ستاک گذشته و ستاک حال، که با دو نقطه از یکدیگر جدا شده‌اند، آمده است. اگر تنها یکی از دو ستاک افعال ثبت شده باشد، نشانه اختصاری مربوط به آن نیز آمده است. تکیه، مطابق معمول روی هجای آخر قرار



می‌گیرد. شماره جملات محاوره‌ای نیز با پراتز مشخص شده است.

همچون دیگر موارد مشابه، اصطلاحات خویشاوندی جالب توجه است. در بیان خویشاوندیهای سببی و نسبی، افراد گروه قوال واژه‌های عمومی تاجیکی (۱۲) واژه از ۲۷ واژه ثبت شده) و نیز برخی واژه‌های غیرمعیار و آرگو و یا واژه‌هایی را، که تنها خاص این گروه است، به کار می‌برند.

- abó- پدر. م. ک: abā افغ. (اسم ندا)، ābā هند.، abā آرانسکی
- abobilak- پرستو. م. ک: abobil تاج. (نوشتاری)، ābabil کاب. = چلچله
- adl(6)- مادر، ننه. م. ک. adé افغ. (اسم ندا)
- adl kalon - مادر بزرگ
- agat: agat kat - : agat ku(n)- حرف زدن
- ay (3)- حرف اضافه از (= az تاج. ادبی). م. ک: ay کولاب  
(نیمینووا، ۲۷)، ai ll az بدخ.
- ami (7, 16)- ضمیر اشاره این، اینها، همین، و غیره (= hamin تاج. ادبی)  
م. ک: ami ll hami کولاب (نیمینووا، ۳۶)، ami ll hamī بدخ.
- amu (در جملات مختلف) ضمیر اشاره آن، همان، و غیره (= hamon تاج. ادبی)  
م. ک: amu ll hamu کولاب (نیمینووا، ۳۶)، amū ll hamū بدخ.
- antum - گندم، م. ک: gandum تاج.، هند.، آبد.، yandm افغ.،
- xantum عربچه. همچنین م. ک: anā هند. = غله، نان، an آرانسکی = خوراک (؟)
- as (1, 2)- فعل ربطی سوم شخص مفرد (= ast تاج. ادبی). م. ک: as کولاب  
(نیمینووا، ۴۶)، as ll ast بدخ.
- awla (28)- تاول، پینه، ورم، [آبله. مترجم. م. ک: obila تاج.
- bakra (5, 17, 20, 22) - پسر بچه، پسر، پسرک (اسم و اسم ندا) م. ک:
- bakrā هند. = بُز، bakró ویلکینس، بلوچ = بُز، bakrāri آرانسکی = بُز ماده (معنای





مجازی: بزغاله < پسر بچه (؟)

bangri - دستبند مسین. م. ک: bangray افغ. = دستبند نازک (گاه شیشه‌ای)،

bangriwāl افغ. = فروشنده عطریات و زیورهای زنانه

b a. دستبند ساخته شده از ۲۰ - ۴۵ سکه نقره (روپیه) که از میج تا آرنج را می‌پوشاند. b

(w)u -

م. ک: bāhu, bāh هند. = دست (؟)

biyodar - برادر کوچک، م. ک: biyodar پنج. = برادر (آندری یف، ۳۷)

bəč: bəč kat - : bəč ku (n) - فروختن، beč ku = بفروش! م. ک:

bečnā هند. = فروختن، - beč(h) آرانسکی = فروختن

čala - انگشتر، م. ک: čalla تاج. (غیر معیار) = انگشتر،

čala درواز، کولاب. = انگشتر، حلقه، čallā هند. = انگشتر، حلقه، čila افغ. = گوشواره

čam - (4) - ستاک حال فعل خوردن، نوشیدن. čam - bə = بخور، بنوش

م. ک: čamlā هند. = کاسه، فنجان فقیرانه (؟)، čamča هند، čumča تاج. (غیر معیار)،

افغ.، čimča بدخ. = قاشق (؟)، čšəl افغ. = نوشیدن (؟)

čamlay(3, 4) - نان، کلوچه، م. ک: čamlā هند. = کاسه، فنجان فقیرانه

(< صدقه < نان؟)

čapan - ردای پنبه‌ای، م. ک: čapon تاج. (غیر معیار)، čapāna افغ.

čarpiki (16) - روغن، چربی، م. ک: čarb تاج.، افغ.، هند. = چرب، دمه‌ای

čigman - بالاپوش گرم پشمی، نیم تنه، م. ک: čakman تاج.، افغ.، کاب.،

بدخ.، مدگ.، پنج. (آندری یف، ۱۶) = ردای پشمی

čorgul - نوعی زیور با چهار سنگریزه که از پره بینی می‌گذرانند. م. ک: čargúl افغ. =

حلقه‌ای که به پره بینی می‌آویزند، čargul کاب. = زیور زنانه به شکل گل

dak - خوب، xetu-yi dak = آدم خوب



م. ک: dah, dax آکا. (ایوانوف ۱، ۴۴۹)، dax, dak آدا. (ایوانوف ۴، ۲۴۴)، <دخ> ساسی. = خوب، مهربان، (<نیک>)، (مطابق آنچه در ایوانوف ۳ آمده، همه درویشها و کولیها آن را به کار می‌برند)، day ویلکنیس، لولی. dax آبد.، عربچه، ج. از ریشه واژه فارسی <دخ> به معنای خوب، مهربان(?) (ترویتسکایا، ۲۵۴، ۲۷۰)

- فرزند دختر، دختربرچه، دختر جوان  
 م. ک: duxlāj آکا.، duxloč (ایوانوف ۱، ۴۵۰)، duxlōj آدا. (روماسکوویچ، ۱۴۲)،  
 dalxoč ویلکنیس، لولی.، dalxoč آبد.، dalxoč عربچه.، dalxoč ج.

- نوعی ساز زهی، م. ک: dumbura تاج. - dambura-

- زن، همسر (اسم و اسم ندا) - danap (در جملات مختلف)

م. ک: denew, danew آکا. (ایوانوف ۱، ۴۵۰)، <دنه> ساسی. = زن، همسر، (<زن>) (ایوانوف ۳، ۳۷۹)، denew, denew, deneb آدا. (ایوانوف ۴)، = dānāb-i būk = مادر (روماسکوویچ، ۱۴۲)، danam ویلکنیس، لولی.، danax, danam, dana, danap آبد.، danap عربچه، danām ج.

- حرف اضافه نشاندهنده جهت. در تاجیکی ادبی معاصر dar معمولاً - (4,5,16) da(r) به عنوان حرف اضافه‌ای به کار می‌رود که بر محل وقوع فعل دلالت دارد. اما در برخی گویشهای تاجیکی حرف اضافه dar ممکن است بر جهت وقوع فعل نیز دلالت کند، برای مثال، م. ک: da(r) کولاب. (نیمینووا، ۲۸)، da مدگ.، da کاب. (مورگشتیرنه، متون، ص. ۳۱۲ و در صفحات مختلف).

- درد کردن، سبب احساس درد شدن - dar: dar čid - (?)

dandon dar čidem = دندانهایم درد می‌کند. م. ک: dard تاج. = درد

- دستبند، م. ک: dastpona تاج. (محاوره‌ای) - dastmona-

- بسیار، م. ک: der افغ. - der-

مردمک، م. ک: dida تاج. = چشم - dida, dida - yi čašm



- dodi(3)- نان، م. ک: dodāy افغ. = نان
- dodo- برادر بزرگ، م. ک: dada, dodo تاج. = پدر،
- dādā افغ. = پدر (اسم ندا)، da آرانسکی = برادر بزرگ، پدر (معنای دوم فقط در زبان کودکان رایج است).
- duka, duke(y), duki - (در جملات مختلف) - خانه
- م. ک: <دکه> ساسی. = (<خانه>)
- duruki- دهان
- eryot(?), erjot(26) -- - ریذن
- ešpe- išpe←
- evar- برادر شوهر، م. ک: evār درواز، ewar راغ، hevar در
- گوش تاجیکی روستای چاش از بخش اوزون جمهوری ازبکستان (این را رشیدوف دانشجوی انستیتوی تربیت معلّم استالین آباد یادآوری کرد)، (h)ēvar کاب، levār افغ، devar هند، devar آرانسکی. مورگنشتیرنه معتقد است که (h)evār در کابلی با devar در افغانی (skr.devara) مرتبط است. وی توجهی به این ندارد که حذف آغازی هیچ توجهی ندارد (مورگنشتیرنه، ۹).
- ezum- - هیزم، شاخ و برگ خشک. م. ک: hezum تاج، ezum درواز،
- hezim آبد. (آیا اشتباه چاپی است؟ - آرانسکی)، ēzum بدخ، hīzum، hīzam مدّگ.
- gat- - ماتحت، سرین
- gi- ستاک حال فعل گرفتن = bō-gi = بگیر!
- م. ک: gi- ll gir کولاب. (نیمینووا، ۱۷۷)
- gilim- - گلیم، م. ک: gilem تاج.
- gilpur- - گل آلود (gil تاج. = خاک، گیل + pur = پُر)
- ginou (11)- - دزد، م. ک: genew, genāw آکا. (ایوانوف ۲، ۲۸۷)،

- < کناو > ساسی. = (< دزد >، ginou، genou، راهزن، ginou، ginop، عربچه = دزد، ginop ج. از ریشه‌ی واژه‌ی عبری باستان ganav = دزد (ترویتسکایا، ۲۵۴، ۲۷۰)
- git- آلت زنانه، م. ک: git ویلکینس، لولی. = آلت مردانه، git ج. = آلت مردانه، - git sakon = کام بخشیدن (در مورد زنان)
- gitsakon- زن شهوتران، خودفروش، فاحشه
- gora- اسب، م. ک: ghorā هند، gōrō آکا. (ایوانوف ا، ۴۵۰)، golā، gurā ویلکینس، بلوچ، korro kurro آرانسکی = اسب نر
- yuyi- گاو ماده، م. ک: yuyi افغ. = گاو ماده، wayáy افغ. = گاو نر، gurī آکا. = گاو ماده (ایوانوف ا، ۴۵۰)
- hakim- پزشک، م. ک: hakim تاج. (منسوخ) = پزشک، hakim هند. = پزشک
- hamu-amu
- i (n) (1, 23)- ضمیر اشاره‌ی این (= in تاج. ادبی) م. ک: i(n) کولاب. (نیمینووا، ۳۶)، آبدخ.
- ispin- پول، م. ک: spin افغ. = سفید (< نقره‌ای، نقره) م. ک: spin zar افغ. = نقره
- išpe, ešpe- شب، م. ک: špa افغ. = شب
- jebak - جیب، م. ک: jeb افغ.، jaybak، jayb تاج. (محاوره‌ای)، jēwuk، jēp بدخ.
- ǰǰi- خواهر بزرگ، م. ک: ǰǰi هند. = خواهر، ǰǰi آرانسکی = خواهر بزرگ، مادر (معنای دوم فقط در زبان کودکان رایج است).
- ǰubin- رخت شور (هم مرد هم زن). م. ک: dobána افغ. (?)
- kalpak- سگ، م. ک: kalpik آکا. (ایوانوف ا، ۴۵۱)، < کلبه > ساسی. (ایوانوف ۳، ۳۷۹)، < کلبا > (ترویتسکایا، ۲۷۱) = سگ (< سگ >،

زبان‌شناسی شماره مسلسل ۱۷

نصرت‌محمد



kalpik آدا. (ایوانوف ۳، ۳۷۹)، kalpak ویلکینس، لولی، kalpak آبد، kalpak

kamnik عربچه، kalpak ج. (از kalb عربی = سگ (ایوانوف ۱، ۴۵۱))

کردن (= -kard: kun- تاج. ادبی) -kat: ku (n)-

م. ک: -kard: kə(n)- (نیمینووا، ۱۷۹)، -kad: kün- بدخ، -kat: ku- کاب.

(مورگشتیرنه، متون. در صفحات مختلف). در فعلهای مرکبی که جزء اسمی دارند به

کار می‌رود: otaš ku = آتش کن!، -ku: šurvo bə = شوربا یزا، و غیره.

-kili- کلید، م. ک: kilí- افغ، kilí- درواز

ستاگ حال فعل رفتن، گریختن. -kim: bə = برو، فرارکن -kim: (8)-

م. ک: kimīden، kimīt آکا. = او رفت (ایوانوف ۱، ۴۵۱)، -kim: (be) = برو!

(ایوانوف ۲، ۲۸۷)، >برکیم < ساسی. = <برخیز>، -kim: barkim عربچه. = خارج شو!

-kimon: (16)- ستاک حال فعل حمل کردن، بردن

-kimon: bə = بیا! این فعل (با پسوند -on) شکل سببی از -kim است.

-koldor- سکهٔ نقره (= ۶ تنگه)<sup>۱</sup>

ku (n)- kat -

-kugrə: kugrə kat-: kugrə kun- (27)- (پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)

م. ک: kungira، kungra آبد، عربچه. = دختر، دختر بچه، دختر جوان (؟)

-kurkaki، kuruki (16)- مرغ

م. ک: kukkar هند. = خروس، kukkyr ویلکینس، بلوچ. = مرغ، kúkuri آرانسکی = مرغ

-kərokās برابر [کرایه کش]. م. ک: kirokaš (منسوخ) = گاریچی، -karakāš کاب. -

= گاریچی، kərokās ج. = برابر.

-kəratək (16)- خر، الاغ

lapar- کلاه کبی، م. ک: lapar تاج. = لبه (لبهٔ کلاه کاسکت)

۱. «پول سگه زده شده که به ۲۰-۱۵ تین [کوبک] برابر است». فرهنگ زبان تاجیکی. م.



- larg(e)– چوبدستی، م. ک: largáy افغ.، lakrī هند.،  
 lakyr ویلکینس، بلوچ، lakrī آرانسکی = چوبدستی، تکه چوب، lakaɾ ɟakaɾ آکا. =  
 چوب (ایوانوف، ۴۵۱)
- lomaki– گوشت، م. ک: lahmekī آرد. (روماسکوویچ، ۱۴۲)،  
 lahmegi (ایوانوف ۴، ۲۴۴)، lahm ɟahim آبد. از ریشه واژه عربی lahm = گوشت  
 (روماسکوویچ، ۱، ۱۴۲).
- los– دست، م. ک: lās افغ.
- manaĵa– رختخواب، م. ک: manĵa (وَنج) <sup>۱</sup> درواز. = تختخواب،  
 manĵa هند.، افغ. = تختخواب (روز نفیلد، ۲۲۲)، mānĵa بدخ.، manĵa مَدَک.
- marvon– بیگانه، فرد (<دشمن>)، غریبه [روس - مترجم]  
 م. ک: A.P. Kolpakov, Nekotorie svedeniya ..., str.75.
- meĉit– (17, 19)– ستاک گذشته فعل مردن
- meyt م. ک: meytī(den) آکا. = مردن (ایوانوف، ۱، ۴۵۲)، <میت <ساسی>. (= <مرده >)،  
 آکا. = مرده، met آبد. = مرگ، مرحوم، metetan ɟmetidan عربچه. = مردن به مرگ  
 طبیعی، از ریشه واژه عربی <میت > = مرده (ترویتسکایا، ۲۷۲)
- med: med kat– : med ku(n)– (11)– دزدی کردن
- mošina– نغ، م. ک: mošina تاج. (محاوره‌ای) = چرخ خیاطی
- nabat– نمد، م. ک: namad تاج. = نمد
- nanu– خواهر شوهر، م. ک: yana ɟdrowaz، yana کولاب، ana ɟrag،  
 nanū کاب. (مورگنشتیرنه، ۹) = خواهر شوهر، ndrōr افغ. = خواهر شوهر (?)، ninār لخن

۱. بخشی است در غرب استان خودمختار «بدخشان کوهستانی» در جمهوری تاجیکستان که با شمال شرق استان «بدخشان» افغانستان هم‌مرز است. «درواز» نیز در نزدیکی «وَنج» (حدود ۶۰ کیلومتری) واقع است. - م.



ده<sup>۱</sup> (>nanakdr-skr، نک: مورگشتیرنه، ۹)

navosa, nuwosa-

-نوه، نبیره

م. ک: navasa II nāvasa کولاب،، nāwasa راغ،، nuvasá درواز،، nawása کاب.

(مورگشتیرنه، متون، ۳۱۰) = نوه

ništa(3)-

-نیست، وجود ندارد. م. ک: nōsta افغ.

nodak (9)-

-بد، م. ک: nodax ج. -dak

nun: 1) nun ču- (nunšu-)-

ستاک حال فعل خوابیدن، دراز کشیدن

nun ču = درازبکش، بخواب، nun mešum = می خوابم، دراز می کشم. م. ک: nīnd

هند = خواب، nin آرانسکی = خواب، nindyv ویلکینس، بلوچ، = خوابیدن، denūf آکا. =

(>dar-nūf)(ایوانوف ۱، ۴۵)، nuplamoq ابد. nupidan عربچه.

2) nun šo- (4)-

- ستاک حال فعل نشستن

payzor-

-نوعی کفش، م. ک: peyzar افغ،، payzar کاب. = نوعی کفش

با نوک برگشته، poyafzor II poyafzol تاج. = کفش (؟)

paš

- دنباله آویخته دستار، م. ک: faš تاج.

polbin-

- فالگیر، م. ک: folbin تاج. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

polbiní-

- فال بینی، م. ک: folbini تاج

purte: purte ku(u)- -

- ستاک حال فعل ریختن

م. ک: parta آرانسکی = بریز،، partoft: parto تاج. (- partow کولاب.) = پرت

کردن (؟).

puta-

- کمر بند، م. ک: fū ta تاج. = کمر بند، نوار<sup>۲</sup>

۱. «نخن ده» یا «لندی» یکی از گویشهای پنجابی غربی است. - م.

۲. استاد دکتر فرسادمنش یادآور شدند که در ایران نیز، لنگی را که در حمام به کمر می‌بندند «فوته» می‌نامند

که شاید قرابتی با puta - ی مذکور در بالا داشته باشد. - م.

- شوهر

rašuk (21)-

 - سکه نقره (= ۳ تنگه یا  $\frac{1}{4}$  koldor)

rupia-

- م. ک: rupōy افغ. = سکه نقره، rūpaya هند. = روبیه، پول، rupiye فارسی = سکه نقره  
 هندی، rupiya پنج. = روبیه (آندری یف، ۱۸)، rupa ویلکینس، بلوچ. = نقره، rūpiya  
 بدخ.

ruspon -

م. ک: resmon تاج. (محاوره‌ای) = ریسمان،

respon ج. = نخ

rušot: rušot kat- : rušot ku (n)- (10)-

- بیرون آوردن (شیء پنهان را)

م. ک: ru kušod kardan تاج.

sakit- : sak- (در جملات مختلف) -

- آمدن

sakon- (3, 5)-

- ستاک حال فعل آوردن، دادن

ba-sakon = بیاور، بده، م. ک: be-sekún آ.ا. = بسپُر، تنبیه کن (روماسکوچ، ۱۴۳)

این واژه از نظر صورت، فعل سببی (با پسوند -on) از ستاک sak- است.

salot-

- به خاک سپاری، م. ک: salot تاج. = نماز

&lt;صلاته&gt; ساسی. (= &lt;نماز&gt;)، (بر اساس آنچه در ایوانوف ۳، ۳۷۹ آمده است، واژه

مذکور در میان کولپها برای اشاره به هرامر مرتبط با مذهب به کار می‌رود)، salot(a)

ابد. = نماز

sargudašt-

سرگذشت، ماجرا، م. ک: sarguzašt تاج.

sarpuša-

- سرپوش، درپوش، م. ک: sarpuš تاج.

sule, s'le-

آلت مردانه

sunor-

عروس (زنِ پسر)، م. ک: sinór, sinhór درواز.،

sānor راغ.، sunū کاب. (مورگنشتیرنه، ۹). همچنین م. ک: &lt;سنه&gt; = عروس، که در

تفسیر می‌که در حدود سال ۹۶۳ نوشته شده، آمده است. ←





E.G.Browne(1894), "Description of an old Persian commentary of the Kur'án," *Journal of the Royal Asiatic Society*, P.472.

- surk, sårk چشم، pušt-i sårk = پلک
- sårkpuč (2) کور (püš + sårk) تاج... ستاک حال فعل  
pušidan = پوشاندن
- supol- تخم مرغ
- supolbiryon- نیمرو، م. ک: luxmbiryon تاج.
- surxaki- (۱) رنگ (۱۲)؛ (۲) طلا؛ (۳) دستبند طلا  
- م. ک: surx تاج. = سرخ (<طلا> زیورآلات طلائی)
- šex momadi, mardum-i šex momadi- نامی که گروه قوال خود را بدان می خواند.
- šoraxza- شلوار، م. ک: rayza تاج. (محلّی) = ماهوت دستباف  
خشن که با آن بالاپوش و نوعی شلوار گشاد می دوزند، rayza پنج. = به همان معنی  
(آندری یف، ۱۶)، = نوعی šoruyzá درواز. = شلوار از پشم گوسفند، čoraxza ج. =  
شلوار از یک نوع پارچه بادوام، همچنین م. ک: šoruyza = نوعی شلوار پشمی خیلی  
گشاد در دره رود خنگاو پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- (N.A.Kislyakov, (1937) Okhotatadžikov dolini reki KHingou - v bitu i fol'klore, \_\_ «Sovetskaya étnografiya», , No.4, str.106).
- šurvo- سوپ غلیظی از گوشت، سبب زمینی و سبزیجات  
م. ک: šurbo تاج.، šurbo کولاب.
- tabena- tavena--
- talxaki (4, 5)- چای، م. ک: talxaki آدا. = تنباکو، افیون،  
(ایوانوف، ۴، ۲۴۵). از ریشه واژه فارسی - تاجیکی <تلخ> = تلخ
- tavena, tabena- جوالدوز



- م. ک: tevana تاج،، tevana کولاب.
- tu (k) (23)- تف، آب دهان، م. ک: thūk هند،،
- tuk آرانسکی = آب دهان، tu افغ،، tuf تاج. = تف
- turang (16)- پول، روبل، م. ک: trang افغ. = دلنگ دلنگ،
- صدای زنگ (< سکه صدادار؟)، turānā هند. = خرد کردن پول، کاهش نرخ (؟)
- tutayi- لوله، بخاری، م. ک: < دوده > تاج. فارسی. = دوده (؟)،
- tutik، tutāk کولاب. = نی لیک (؟)
- u (5)- ضمیر اشاره آن، آنها (= on تاج. ادبی)
- م. ک: u(n) کولاب. (نیمینوا، ۳۶)، ū || ō بدخ.
- ube (5)- آب، م. ک: obō افغ. = آب
- udur- عمو، م. ک: auder کاب. = عمو (مورگشتیرنه، متون. ۳۱۰ - ۳۰۹)
- unduvoné- هندوانه، م. ک: hindwāna افغ. = هندوانه
- ura- آرد، م. ک: urá افغ. = آرد
- urbeš- جو، م. ک: orbāši افغ. = جو
- wardor- (4)- ستاک حال فعل برداشتن، بلند کردن
- م. ک: bardor- : bardošt تاج. = بلند کردن، vardor کولاب. (نیمینوا، متون. جمله ۱۱۴۸، و جز آن)، wardār- : wardāšt مدگ.
- xatakay- xātāke ←
- xetu- xitu ←
- xit: xit kat- : xit ku (n)- (9)- پنهان کردن
- م. ک: < حت > ساسی. = ویران (< خرافه >، xit آدا. = بد (ایوانوف ۴، ۲۴۴)، xit آبد. =
- ناجور، فاسد، xit عربچه. = بد، از ریشه واژه عبری باستان xei = گناه (ترویتسکایا، ۲۵۴،
- ۲۶۵، ۲۷۴) با این حال، م. ک: xata افغ = گل و لای، xāt افغ. = گل آلود، A. Efimov،



Afganskiy (Pushtu) Perevodčik, Tashkent, 1907, str. 4.

xät آرانسکی = گل آلود، همچنین م. ک: xit kardan تاج = متأثر کردن، رنجاندن،

xit šudan تاج = خشمگین شدن، رنجیدن (؟)

مرد - در جملات مختلف (xitu, xetu)

مادر زن، مادر شوهر - xəšu --

م. ک: xwāše افغ = مادر زن، مادر شوهر (فار. ۲۳۸)، مادر زن (فار. ۹۰۵)،

xušdoman تاج، xəštoman کولاب، xəšduman درواز = مادر زن، مادر شوهر، xušū

کاب. (مورگشتیرنه، متون. ۳۱۰)

خریزه، م. ک: xatakay افغ - xətəké ,xatakay-

خندیدن، لبخند زدن - xətəki: xətəki kat - xətəki ku (n)-

xətəki ku (n) = لبخند بزن، بخند

زیپ، م. ک: zanjir تاج = زنجیر، زنجیره - zanjirak-

هویج، م. ک: zardak تاج. (محلّی)، - zardak (16)-

zardak آرانسکی، zarde ج. = هویج

برخی اصطلاحات مربوط به خویشاوندی نسبی و سببی

| شماره | نسبت       | واژه مربوطه    | ملاحظات   |
|-------|------------|----------------|---|
| ۱     | پدر        | abó            | ← فهرست واژه‌ها   |
| ۲     | مادر       | adī            | " " "   |
| ۳     | مادر بزرگ  | adī kalon      | " " "   |
| ۴     | پسر        | bakra          | " " "   |
| ۵     | دختر       | dalxoǰ, dalxoš | " " "   |
| ۶     | نوه        | navosa, nuwosa | " " "   |
| ۷     | برادر بزرگ | dodo           | " " "   |
| ۸     | برادر کوچک | biyodar        | " " "   |
| ۹     | خواهر      | xuwar          | م. ک: xwār کاب. (مورگشتیرنه،<br>متون. ۳۰۹) ونیز ← ش. ۱۱ |
| ۱۰    | خواهر بزرگ | ǰǰi            | ← فهرست واژه‌ها   |



| ملاحظات   | واژه‌مربوطه            | نسبت   | شماره    |
|---|------------------------|--|----------|
| م. کک: xohar تاج=خواهر، خواهر کوچک. xuwar, xuhar, xōhar.<br>به معنای خواهر کوچک، در بسیاری از نواحی کوهستانی تاجیکستان ثبت شده است*.<br>← فهرست واژه‌ها | xohar                  | خواهر کوچک   | ۱۱       |
| م. کک: tayō تاج، tayoyi دروازه، tayā بدخ  | udar<br>tayay          | عمو<br>دایی  | ۱۲<br>۱۳ |
| م. کک: amma تاج.  | amma                   | عمه  | ۱۴       |
| م. کک: xola تاج.  | xola                   | خاله   | ۱۵       |
| م. کک: barodarzoda تاج، dodarzoda تاج، birādarzada کاب.   | barodarzoda, dodarzoda | برادرزاده (هم)<br>فرزند برادر بزرگ<br>و هم فرزند برادر<br>(کوچک) | ۱۶       |
| ← ش. و xōwōrāzāda مَدَک.  | xuwarzoda              | خواهرزاده (هم)<br>فرزند خواهر<br>بزرگ و هم فرزند<br>خواهر کوچک)  | ۱۷       |
|   | rašuk                  | شوهر   | ۱۸       |
|   | danap                  | زن [همسر]  | ۱۹       |
| م. کک: xusur تاج، xōsōr کولاب، xusur کاب.<br>فهرست واژه‌ها**  | xusur                  | پدرشوهر، پدرزن   | ۲۰       |
| م. کک: kelin تاج.   | xōšu                   | مادرشوهر، مادرزن   | ۲۱       |
| م. کک: domod تاج.   | kelin, sunor<br>domod  | عروس (زین‌بسر)<br>داماد (شوهر دختر)                              | ۲۲<br>۲۳ |
| ← فهرست واژه‌ها   | evar                   | برادرشوهر  | ۲۴       |
| ← فهرست واژه‌ها   | nanu                   | خواهرشوهر  | ۲۵       |
| م. کک: xō - ōrburda کولاب، xusurberā کاب.<br>(مورگشتیرنه، متون. ۳۱۰-۳۰۹)  | xusurburda             | برادرزن  | ۲۶       |
| م. کک: qaysingil تاج، qaysangōl دروازه، qaysangul دروازه، qaysōngōl کولاب.  | qaysongul              | خواهرزن  | ۲۷       |

\* A.K. Pisarcik, (1953) *O nekotorigh terminakh rodstva tadžikov*, — «Trudi Instituta



istorii, arkheologii i étnografii AN Tadž. SSR», t.17, Stalinabad, tabl.1.

Nemenova, teksti, fraza 649.

و نیز

\*\* <خوشو> = مادر زن، مادر شوهر، در یک تفسیر فارسی قرآن (قرن دهم) نیز آمده است.<sup>۶</sup>

E.G.Browne, "Description..." , pp.457,459

از مجموع واژه‌های ذکر شده، حدود ۷۰ واژه را (بدون در نظر گرفتن مشتقها) می‌توان به عنوان واژه‌های «رمزی» آرگو و یا واژه‌های صرفاً خاص گروه قوال به شمار آورد. بخش اعظم این واژگان را افعال (۱۶)<sup>۱</sup>، اصطلاحات مربوط به خویشاوندی نسبی و سببی (۱۳)<sup>۲</sup>، اقلامی از مواد خوراکی (۱۱)، پیشه‌ها و مشاغل (۹)، اندامهای بدن (۶) و پرندگان و جانوران (۵) تشکیل می‌دهند. بر پایه ریشه این واژه‌ها تقسیم‌بندی زیر به دست می‌آید:

۱۹ – واژه‌های از ریشه افغانی....

۶ – واژه‌های از ریشه فارسی - تاجیکی..

۵ – واژه‌های از ریشه هندی....

۳ – واژه‌های از ریشه عربی....

۱ – واژه‌های از ریشه عبری باستان ...

ریشه ۳۰ تا ۳۵ واژه دیگر نامشخص یا مشکوک باقی می‌ماند. از دسته اخیر:

– دو واژه (danapudak) با ساسی، آکا، آدا، آبد. و عربچه. مشترک است.

– یک واژه (dalxoŋ, dalxoš) با آکا، آدا، آبد. و عربچه. مشترک است.

– یک واژه (kim-) با ساسی، آکا. و عربچه.

۱. که افعال مرکب دارای جزء اسمی را نیز در برمی‌گیرد.

۲. برخی از آنها همزمان نشاندهنده جنس و سن نیز هستند، مانند: danap = زن [همسر] و زن [در مقابل مرد] = bakra = پسر و پسرچه.

– یک واژه (sakon-) با آدا.

– و یک واژه نیز [duke, duki, duke(-y)] با ساسی. مشترک است.

همچنین هر سه واژه ثبت شده عربی‌الأصل و یک واژه‌ای که از ریشه عبری باستان است، میان آرگوی گروه قوال و دیگر آرگوهای ایران و آسیای میانه مشترک است. همه این شباهتها در فهرست واژه‌ها یادآوری شده‌اند.

با این حال، مقایسه واژگان آرگوی گروه قوال با منابع آرگوهای شناخته شده آسیای میانه و ایران تفاوت‌های نسبتاً فراوانی را نشان می‌دهد. برخی از این تفاوتها را که گواه روبرو بودن ما با گونه خاصی از زبانهای رمزی آسیای میانه است، می‌توان به صورت جدول زیر نشان داد:



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

| ملاحظات                   | جوکھی    | آدا (ایونوف ۲۰۲۳) | آکا (ایونوف ۲۰۱۶)            | عربیچہ         | ایڈالتیل                          | آرکھی گورہ سوال        |                                     |
|---------------------------|----------|-------------------|------------------------------|----------------|-----------------------------------|------------------------|-------------------------------------|
|                           | manktioz | azak              | okyō1 (iden)                 | markoz         | markoz                            | bakra                  | پسر پسر،<br>خوردن،<br>نوشیدن<br>نان |
|                           | šahmo    | machal            | harsit, harsid, xarsit, arsi | oxoldan        | aqlamoq                           | čamlay, dodi           | چرمی،<br>روغن<br>پستار<br>خانہ      |
| م: <ک>: <ک><br>ساسی۔ خانہ | dela     | wodi              | bahot, bahūt                 | harsit<br>šamo | hasit, harsit<br>šamoil, šamotuqi | čarpiki                | دھان                                |
|                           | kokon    | yakan             | gerā                         | buhup(p)       | buhup                             | der                    | پول                                 |
|                           | toriš    | layl              | torij = سیاہ تیرہ            | dela, dila     | dela                              | duka, duki,<br>duke(y) | نقرہ                                |
|                           | gadar    | kapar             | gerā                         | kokon          | kokon                             | durnuki                | دست                                 |
|                           | yadak    | nubur             | nubur(r)                     | yakan          | yakan                             | ispin                  | چشم                                 |
|                           | nubur    | nubur             | nubur(r)                     | gadār          | toriš                             | turang                 | چشم                                 |
|                           | hor-iyul | moi               | myonew                       | yadak          | horxul                            | išpe, eşpe             | آب                                  |
|                           | mayob    |                   |                              | nubur          | mayob                             | surk, sark             |                                     |
|                           |          |                   |                              | hor-iyul       |                                   | supol                  |                                     |
|                           |          |                   |                              | mayob          |                                   | ube                    |                                     |



در بسیاری از موارد، واژه‌هایی که خاص گروه قوال بوده اما در دیگر آرگوهای ایران و آسیای میانه به چشم نمی‌خورند، واژه‌هایی از ریشه افغانی‌اند که تاریخ و مناسبات گذشته این گروه را روشن می‌سازند.

شبهتهایی که با گویش گروه «افغان» (آرانسکی) و گویش گروه «بلوچ» (ویلکینس، بلوچ) وجود دارد، به استثنای دو مورد مشکوک، ناشی از واژه‌های هندی‌الأصل است.

#### نشانه‌های اختصاری

ابد. - (آبدالتیلی) آرگوی جماعت بازیگران و نوازندگان در آسیای میانه (از ریشه ازبکی)، نقل از اثر آل. ترویتسکایا:

«Abdoltili – argo tsekha artistov i muzikantov Sredney Azii».

آدا. - آرگوی درویشهای ایران (از ریشه فارسی)

آرانسکی - گویش هندی گروه قومی «افغان» در آسیای میانه، نقل از اثرهای:

I.M.Oranskiy, (1956) «Indoyazičnaya étnografičeskaya grupppa afgon, v Sredney Azii», – *Sovetskaya étnografiya*. No.2, str.117-124; (1956) «Predvaritelinoe soobshčenie ob obnarūzennom v Sredney Azii indijskom dialekte», – *Sovetskoe vostokovedenie*, No.4, str. 144–151.

در این زمینه از یادداشتهای منتشر نشده نگارنده نیز استفاده شده است.

P.B.Zudin, kratkiy afgansko – russkiy slovar', M. (1950) (نشانه اختصاری = فار.)

*Russko – afganskiy slovar'*, M. (1955) (نشانه اختصاری = فرا.)

*Russko – afganskiy slovar'*, M. (1955) (نشانه اختصاری = فرا.)

آکا. - آرگوی کولیهای ایران.

M.S.Andreev. (1927) *Po étnologii Afganistana. Dolina*

آندری یف -

*Pandžshir*, Tashkent.





ایوانوف ۱- W.Ivanow(1914)“On the language of the Gypsies of Qainat (in Eastern – Persia),” *Jornal of the Asiatic Society of Bengal*(New Series), Vol.10,No.11, pp.439–454.

ایوانوف ۲- W.Ivanow (1920)“Further notes on the Gypsies in Persia,”- Ibid., Vol.16,PP.281–291.

ایوانوف ۳- W.Iranow (1922)“An old Gypsy – Darwish jargon”,– Ibid., Vol.18,No.17,PP.375–383.

ایوانوف ۴- W.Ivanow,“Jargon of Persian mendicant Darwishes,”-Ibid., Vol.23,No.1,PP.243–245.

بدخ- گویش بدخشان زبان تاجیکی، نقل از اثر: D.L.R.Lorimer,(1922) *The Phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashii dialects of Modern Persian*, London.

بوگوراد- Yu.I.Bogorad(1956) “Rogskie govori tadžikskogo yazika”, *Trudi Instituta yazykoznanija AN SSSR*, vip.6, str.133–195.

پنج- گویش پنجشیری<sup>۱</sup> زبان تاجیکی، نقل از کتاب: M.S. Andreev, *Po étnologii Afganistana. Dolina Pandžshir. Tadžiksko –russkiy slovar'*, Tadžiksko –russkiy slovar',

تاج- زبان تاجیکی، نقل از: Pod red. A.V.Rakhimi i L.V. Uspenskaya (M.,1954).  
واژه‌هایی که از فرهنگ مذکور در اینجا آمده است، صرف نظر از ریشه آنها، با نشانه اختصاری تاج. همراهند.

ترویتسکایا- A.L.Troitskaya (1948),“Abdoltili–argo tsekha artistov i muzikantov Sredney Azii”,– *Sovetskoe vostokovedenie*,5, str.251–274.



ج. جوگگی (Jugig) - آرگوی «کولپها» (جوگیها) ی دره حصار (از ریشه تاجیکی)،  
نقل از یادداشتهای منتشر نشده نگارنده.

درواز. گویشهای زبان تاجیکی در منطقه درواز، نقل از:  
A.Z.Rozenfel'd, «Darvazskie govori tadžikskogo yazika».

راغ. گویشهای زبان تاجیکی در راغ، نقل از:  
Yu.I.Bogorad, «Rogskie govori tadžikskogo yazika».

روزنفلد -  
A.Z.Rozenfel'd (1956), «Darvazskie govori tadžikskogo  
yazika», - *Trudi Instituta yazykoznanija AN SSSR*, vip.6, str.196-280.

رو ماسکوویچ -  
A.A.Romaskevič (1945), «K voprosu o žargone iranskikh  
dervishey», - sb. *Iranskie yaziki*, 1, M.-L., str.141-144.

ساسی. آرگوی جماعت *sāsīān* (فقرا، آواره‌ها، درویشها و دیگر عناصر فاقد  
وابستگی طبقاتی) در قرون وسطی<sup>۱</sup>، یافت شده از *kitāb-i sāsīān* (کهنترین فهرست  
شناخته شده و احتمالاً اصلی که تاریخ ۱۳۴۴ / ۷۴۵ را بر خود دارد) و نیز بر مبنای  
یافته‌های و. ایوانوف (ایوانوف ۳) و آ.ل. ترویتسکایا از همین کتاب. همانجا اطلاعاتی  
درباره *sāsīān* درباره *kitāb-i sāsīān* و دیگر منابع آرگوهای قدیمی ایران و آسیای  
میانه آمده است.<sup>۲</sup>

عربچه. آرگوی لولی‌های فرغانه<sup>۳</sup> و تاشکند (از ریشه تاجیکی)، نقل از اثر پیش گفته  
آ.ل. ترویتسکایا.

۱. م.ک: soson تاج. = زاهد، درویش، که در فرهنگ تاجیکی به روسی ثبت شده است.  
۲. این را نیز باید به اطلاعات و. ایوانوف و آ.ل. ترویتسکایا درباره *sāsīān* افزود که گروه «*sāsīs*»، که  
آرگوی خاصی (*sāsīya*, *sāsī*) را به کار می‌برند، در پنجاب و برخی دیگر از ایالت‌های هند نیز دیده شده  
است. در این مورد -

G.A. Grierson, 1920. *Linguistic Survey of India*, Vol.11; Index of language-names,  
Calcutta, PP.57,179-180

۳. مرکز استانی به همین نام، در جنوب شرقی جمهوری ازبکستان. - م.



فارم- (فرهنگ افغانی به روسی) - افغ.

فرا- (فرهنگ روسی به افغانی) - افغ.

کاب- گویش کابلی، به دلیل نبودن شواهد تکمیلی، نقل از: B.V. Miller (M., 1950),

*Persidesko-russkiy slovar'*

کولاب- گویشهای کولایی زبان تاجیکی، نقل از: R.L. Nemenova,

*Kulyabskie govori tadžitskogo yazika (severnaya grupa).*

م.ک- مقایسه کنید با.

مذگ- مدگ کشتی (گویش تاجیکی در چترال)<sup>۱</sup>، نقل از اثر D. Lorimer (بدخ).

مورگنشتیرنه - G. Morgenstierne (1926), *Report on a linguistic mission*

*to Afghanistan, Oslo.*

مورگنشتیرنه، متون - G. Morgenstierne (1928),

'Persian texts from Afghanistan,' - *Acta Orientalia*, Vol. 6, Part 4, Lugduni

Batavorum, PP. 309-328.

نیمینووا - R.L. Nemenova, (1956)

*Kulyabskie govori tadžitskogo yazika (severnaya grupa), Stalinabad, .*

ویلکینس، بلوچ- گویش گروه کولیوش «بلوچ» (در آسیای میانه)، نقل از:

A.I. Vil'kins (1880), "Sredneaziatskaya bogema", - *Izvestiya Imp. o. va lyubiteley*

*estestvoznaniya, antropologii i étnografii pri Moskovskom universitete, t. 35, č.1, M., str.*

434-461.<sup>۲</sup>

۱. شهر و نیز منطقه‌ای در شمال ایالت سرحد شمالی پاکستان که از شمال با استان «بدخشان» و از غرب با

استان «کنرها» افغانستان هم مرز است. - م.

۲. واژگان گروه «بلوچ» که توسط آ.آی. ویلکینس ثبت شده، بدون شک گواه آن است که گویش این گروه

متعلق به خانواده زبانهای هندی (هندي آریایی) است. ویلکینس نزدیکی این گویش را به گویش پنجابی

و نیز به زبان کولیهای اروپا یادآوری کرده است. اضافه می‌کنیم که گویش گروه «بلوچ» از نظر واژگان



ویلکینس، لولی۔ آرگوی لولی‌های فرغانه، نقل از اثر پیش‌گفته آ.ای. ویلکینس.

هند۔ هندوستانی، نقل از: V.M.Beskrovniy i V.E.Krasnodembskiy (1951)

*Urdu-russkiy slovar'*.M.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

زبان‌شناسی شماره مسلسل ۱۷

فصلنامه علمی